

# صبحِ روان

کنستانتین کاوافی

بیژن الہی

حالیہ



# صبحِ روان

## کنستانتین کاوافی

---

بیژن الہی



صبح روان |  
اکنستانتین کاوافی |  
گرداندهی بیژن الهی |  
مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش تصادیان |  
مدیر تولید: مصطفی شریفی |  
چاپ اول: ۱۳۹۶ تهران ۲۰۰۰ نسخه |  
شابک: ۹-۵۷-۷۸۰۶-۶۰۰-۹۷۸ |

|bidgolpublishing co.| |عربی بیکل|

|تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷ |تلفکس: ۲۸۴۲۱۷۱۸ |  
|تلفن فروشگاه: ۶۶۹۶۳۶۱۷، ۶۶۹۶۳۵۴۵ |تلفکس: ۶۶۹۶۳۶۱۶ |  
|فروشگاه: تهران |خیابان انقلاب |بین فروردین و فخررؤی |پلاک ۱۳۷۴ |

|bidgolpublishing.com|

|همه حقوق چاپ و نشر برای سلمی الهی محفوظ است. |

سرشناسه: کاوافی، کنستانتین، ۱۸۶۳-۱۹۳۳ م. Cavafy, Constantine  
عنوان و نام پدیدآور: صبح روان اکنستانتین کاوافی؛ بیژن الهی.  
مشخصات نشر: تهران: بیدگل، ۱۳۹۶.  
مشخصات ظاهری: ۱۹۵ ص.  
شابک: ۹-۵۷-۷۸۰۶-۶۰۰-۹۷۸  
وضعیت فهرست نویسی: فیبا  
یادداشت: کتاب حاضر از منابع مختلف گردآوری و ترجمه شده است.  
موضوع: شعر انگلیسی -- قرن ۲۰ م. -- ترجمه شده به فارسی  
موضوع: English poetry -- 20th century -- Translations into Persian  
موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴ -- ترجمه شده از انگلیسی  
موضوع: Persian poetry -- 20th century -- Translations from English  
شناسه افزوده: الهی، بیژن، ۱۳۲۴-۱۳۸۹، مترجم  
رده بندی کنگره: PR  
رده بندی دیویی: ۸۱۶/۹۱۴  
شماره کتابشناسی ملی: ۴۶۴۶۶۷

---

بيژن الهی

---

صبحِ روان

پنجاه و یک شعر از کنستانتین کاوافی

اعاده‌ی حیثیت  
به زبان کاوافی

شعرهای فارسی — ۱۳۵۲ تا ۱۳۶۴  
از روی شعرهای یونانی — ۱۸۹۶ تا ۱۹۳۳

## ۱. بازپرداخت

بازپرداخت / ۱۵

## ۲. دیروز که آه از دیروز

«بعد ازین با خیل خاموشان ... / ۱۹

ایتاک / ۲۰

شاه دمتریوس / ۲۳

شاهان اسکندرانی / ۲۴

و بغان ترک آنتوان می گویند / ۲۷

قیصرون / ۲۹

تمتس انطاکی ... / ۳۱

- جنگ مغنسیه / ۳۳
- ستوهی ی پسر سلوکوس / ۳۵
- دمتریوس سوتر ... / ۳۸
- تحفه ی سیصناری / ۴۲
- مِن الْمُعْجَبِينَ ... / ۴۷
- منظور والاس / ۴۹
- یکی از بغان / ۵۰
- رَجُلٍ رَابِعٍ / ۵۲
- امیری از غرب لیبی / ۵۶
- در راهِ صُنُوب / ۵۸
- داریوش / ۶۰
- در سنه ی ۲۰۰ ق.م. / ۶۳
- یولیان در الوزیس / ۶۵
- در حومه ی انطاکیه / ۶۷
- از مکتب فیلسوف معروف / ۷۰
- سمعان / ۷۳
- آه شاید در لباس ... / ۷۶
- در میخانه ها / ۷۹
- قلمزن / ۸۰
- خُرَدَوَاتِ رُجَاجٍ / ۸۲

گورِ یاسیس / ۸۳

سیمون، پسر ... / ۸۴

در ماه عطیر / ۸۷

۳. نمازِ وحشت

در اسکندریه پس از سیصد و چند

و پس از هزار و نهصد و اند

میریس ... / ۹۱

گل‌های همیشه‌خوش / ۹۶

۴. امروز که آه از امروز

از نه شب / ۱۰۳

نشست به خواندن / ۱۰۵

پرسید که چند / ۱۰۶

در خیابان / ۱۰۹

شانه‌ی زخم‌بسته / ۱۱۰

روی عرشه‌ی کشتی / ۱۱۲

در تماشاخانه / ۱۱۴

نیم‌ساعتی / ۱۱۵  
روی پله‌ها / ۱۱۷  
آفتاب عصر / ۱۱۸  
که بماند / ۱۲۰  
آیین‌های سرسرا / ۱۲۲  
روزهای ۱۹۰۸ / ۱۲۴  
این یکی ۲۳ ساله ... / ۱۲۷  
یادت بیاید، تن / ۱۳۱  
و روی آن بسترها ... / ۱۳۲  
شهر / ۱۳۳

## ۵. بازپرداخت

در یکی از شهرهای آسیای صغیر / ۱۳۷

پیوندان  
حواشی / ۱۴۱  
منابع / ۱۷۳  
مقدمات / ۱۷۷

## بازپرداخت

## بازپرداخت

فکر و ذکرم شده این کار. ولی امروز  
چه کُند پیش می‌رود، ای داد!  
از صبح، هوا بس که گرفته بود، دقمرگ شدم.  
همه‌اش باران.  
همه‌اش باد، باد، باد.  
حرفم که نمی‌آید، چه کنم جز نگاه و نظربازی؟  
درین گرت‌هی بیرنگ که حال پیش چشم دارم در قاب،  
لبِ پاشویه غنوده‌ست جوانی رعنا،  
شاید خسته از کبوتربازی زیر آفتاب.  
چه قدی، چه قامتی!  
عجب ظهر قیامتی  
نأشه‌اش کرده، مستِ خواب!  
به تماشا می‌نشینم و ساعت‌هاست:  
کم‌کم که شعر می‌شود، تازه کشف می‌شود  
چرا زیباست.

دیروز که آه از دیروز

«بعد ازین  
با خیلِ خاموشان نفسِ خواهیم زدن»

«به به،» ورقی زد و گفت،  
«چه حکایتی ست این جمله، چه واقعی ست.  
این بیتِ سُفکلِ الحقِ اشراقی ست.  
چه نگفته ها که خواهیم گفت آن دنیا.  
چه رنگها که بگذاریم، چه رنگها که برداریم.  
ما که پاسدارِ بی خوابِ حبسیانِ دلیم:  
این همه رازها، این همه داغ و درد  
که روزِ پشتِ روزِ پرده بر پرده می کشیم —  
ای خوش آن روز که آزاد، که آزاد و رها  
زین همه آواز کنیم آن دنیا.»

«اگرش را دِ نگفتی،» حکیم چنین گفت، نیمخند،  
«اگر حوصله اش باشد، اگر حوصله اش.»

## ایتاک

وقتی آهنگِ ایتاک داری، راه  
گو که دور باش و دراز،  
سرشارِ تجربه، سرشارِ ماجرا.  
نترسی از لستریگن‌ها  
از تکچشم‌ها و نیتونِ خشمناک.  
کی چنین چیزها ببینی، کی،  
اگر اندیشه‌های تو والاست، اگر عاطفه‌های پاک  
با تن و جان تو پیوسته‌ست.  
نبینی از لستریگن‌ها اثری  
از تکچشم‌ها و نیتونِ درنده‌خوی،  
مگر درونِ تو باشند، مگر سبز شوند  
از نفسِ تو پیشِ روی.

راه، پس، گو که دور باش و دراز.  
صبحهای تابستانی، گو که بی‌شمار،  
که درآیی به چه بندرها

برای نخستین بار  
به چه لذتی، به چه حظّی!  
در بازارهای فنیقه درنگ آر،  
هرچه زیباست بخر،  
عرقِ لؤلؤ، مرجان،  
آبنوس، عنبر،  
عطرها — هوشربا — از همه دست؛  
تا می‌توانی، ازین عطرها بخر.  
بگذر از شهرهای مصری، بگذر،  
تا چیزها بیاموزی  
از هرکه دانشی اندوخت.

همیشه فکرِ ایتاک باش: هرگز از یاد مبر  
که آخرین مقصد توست.  
اما نشتاب در سفر.  
بهتر که به سالهای سال بیفتد،  
به روزگار پیری حتا،  
که در جزیره فرود آیی،  
غنی از هرچه در میان راه دریافته‌ای،  
بی‌توقع که ایتاک

غنایی به تو خواهد داد.

ایتاک سفری داده تو را رؤیایی.  
خود اگر نبود، کی راه میفتادی؟!  
دیگر چه دهد؟ در جگر ندارد آه.  
و تو را فریب نداده اگر  
ندار می یابی ش.  
با خردی عظیم که دریافته ای،  
با آن همه نوش و نیش،  
فهمیده ای سرانجام  
که معنای این ایتاک ها چیست.